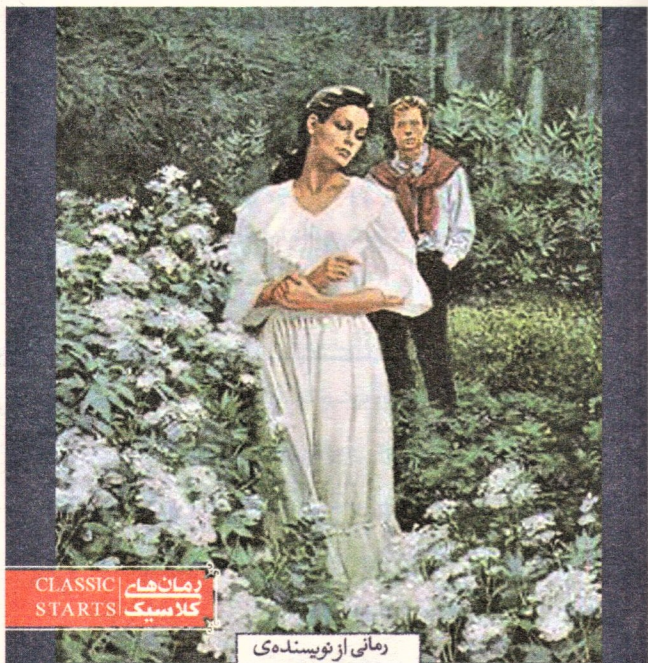


به نام خدا

# قصای

ال. ا. موننگموی  
ترجمه‌ی محمد حاتم پوجیان



CLASSIC  
STARTS

رمان‌های  
کلاسیک

رمانی از نویسنده‌ی

آنی سترلی



اگر در صبح یک روز خاص از ماه مه باران نباریده بود، زندگی ولنسی استرلینگ<sup>۱</sup> طور دیگری رقم می خورد. به همراه بقیه‌ی اعضای خانواده‌اش به پیک‌نیک نامزدی عمه ولینگتون<sup>۲</sup> می رفت و دکتر ترنت<sup>۳</sup> هم به مانتریا<sup>۴</sup> می رفت. اما باران بارید و شما باید بدانید به خاطر این باران چه اتفاقاتی برایش افتاد.

ولنسی صبح زود از خواب بیدار شد. کمتر از یک ساعت تا طلوع خورشید مانده بود و دنیا در آن ساعت، بی روح و سرشار از ناامیدی بود. خیلی خوب نخوابیده بود. آدم بعضی وقت‌ها که صبح روز بعد بیست و نه سالش می شود و هنوز مجرد است، خوب خوابش نمی برد. مخصوصاً در جامعه و خانواده‌ای که تنها مجردانش کسانی هستند که نتوانسته‌اند برای خود شوهری دست و پا کنند.

1. Valancy Stirling

2. Wellington

3. Trent

4. Montreal